



Analyzing the Difference in the Foundations for Accepting the Validity of Manifestation in Speech and Conduct

Fatemeh Maschi Zadeh

M.A. Graduate, Fiqh and Foundations of Islamic Law, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Dr. Mohammadreza Hamidi  (Corresponding Author)

Assistant Professor, Department of Fiqh and Foundations of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Email: m.hamidi@scu.ac.ir

Dr. Zohre Hajian Foroushani

Assistant Professor, Department of Fiqh and Foundations of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Abstract

Works of *uṣūl al-fiqh* contain extensive discussions concerning the validity of manifestation (*ḥujjiyyat ṣawāḥir al-alfāz*). The dominant position among *uṣūlī* scholars affirms this authority, and a wide range of juristic and judicial rulings are grounded in it. In contrast, the probative authority of the apparent meanings of actions (*ḥujjiyyat ṣawāḥir al-aʿāl*) has received comparatively limited attention and has generated greater disagreement. The present study seeks to trace the roots of this issue through a descriptive-analytical method. The study also explores the doubts surrounding the probative authority of the appearances of actions. While factors such as the non-conventional nature of the signification of actions, the uncertainty of contextual indicators, and the absence of clear principles in cases of doubt pose serious challenges to recognizing their probative authority, adopting Shahīd Ṣadr's theory regarding probability appears to provide a viable solution. In this way, where the apparent meaning of an action produces subjective certainty and offers a reliable indication of a particular meaning, it may constitute a legitimate basis for the judge's knowledge (*ʿilm al-qāḍī*).

Keywords: validity (*ḥujjiyya*); validity of manifestation in speech; validity of manifestation in conduct; judge's knowledge (*ʿilm al-qāḍī*)





افهور

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: <https://jfiqh.um.ac.ir/>

سال ۵۷ - شماره ۴ - شماره پیاپی ۱۴۳ - زمستان ۱۴۰۴، ص ۱۸۹ - ۱۶۷

شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲



شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۲۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۳/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۷

DOI: <https://doi.org/10.22067/jfiqh.2024.87390.1762>

نوع مقاله: پژوهشی

بررسی تفاوت مبنای پذیرش حجیت ظهور در گفتار و رفتار

فاطمه ماسچی زاده

دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

دکتر محمدرضا حمیدی (نویسنده مسئول)



استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

Email: m.hamidi@scu.ac.ir

دکتر زهره حاجیان فروشانی

استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

چکیده

در منابع اصول فقه مطالب انبوهی پیرامون حجیت ظواهر الفاظ وجود دارد؛ مشهور اصولیان، حجیت ظواهر الفاظ را پذیرفته‌اند و احکام فقهی و قضایی فراوانی بر این نظر بار شده است، در این میان در خصوص حجیت ظواهر افعال، بحث کمتری در گرفته و اختلاف بیشتری پدید آمده است. در این نوشتار تلاش بر آن است که با به‌کارگیری روش تحلیلی توصیفی مسئله یادشده ریشه‌یابی شود و تردیدها در خصوص حجیت ظواهر افعال مورد بررسی قرار گیرد. اگرچه قراردادی نبودن دلالت افعال بر معانی، قطعی نبودن قرائن و عدم وجود اصول روشن برای مراجعه در مورد شک موانعی را بر سر راه حجیت ظواهر افعال قرار می‌دهد، اما به نظر می‌رسد با مبنا قراردادن نظریه شهید صدر در باب احتمالات می‌توان راهی را گشود. براین اساس، ظواهر افعال در صورت ایجاد یقین موضوعی و دلالت اطمینان‌بخش بر یک معنا می‌تواند مستند علم قاضی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: حجیت، حجیت ظواهر الفاظ، حجیت ظواهر افعال، علم قاضی.

مقدمه

انسان‌ها به منظور اظهار وجود برای پیشبرد امور خویش و ارتباط با دیگران، به‌طورکلی از دو شیوه سخن‌گفتن و عمل‌کردن استفاده می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که هریک از گفتار و کردار آن‌ها نزد دیگران دارای معنایی که در میان ایشان رایج است تلقی می‌شود و به این وسیله زندگی اجتماعی انسان‌ها شکل می‌گیرد. علی‌رغم معناداشتن قول و فعل، گاه تفاوت‌هایی در لحاظ‌کردن و معتبرشمردن آن‌ها صورت می‌پذیرد؛ توضیح آنکه از نگاه عرف اگر فردی سخنی که دربردارنده معنای خاصی است را بگوید، آن معنا از آن کلام برداشت می‌شود و از اعتبار نیز برخوردار است اما اگر عملی که همان معنا را دارد جایگزین سخن خویش سازد، به‌آسانی نمی‌توان چنین معنایی از آن دریافت یا لحاظ‌کردن آن معنا از این فعل، به‌اندازه معنای سخن معتبر نیست. در فراگرفتن و دستیابی به مسائل دینی و احکام شرعی، اصلی‌ترین معیارهایی که مدنظر فقها قرار می‌گیرد قول «آیات قرآن و روایات» و فعل «عمل معصومان(ع)» شارع است؛ ازاین‌رو در دانش اصول فقه راجع به این دو مقوله و مسائلی که در ارتباط با آن‌هاست بحث‌های مفصلی شکل گرفته و قواعدی وضع شده است تا فقیه با به‌کارگیری آن‌ها احکام شرعی را استخراج کند.

این قواعد به‌دلیل عقلایی‌بودن علاوه‌بر قوانین شرعی، در تفسیر قوانین بشری و حتی در امور روزمره زندگی اجتماعی نیز استفاده می‌شوند. از آنجاکه اهمیت قول و فعل انسان‌ها در حیات بشری، در مسائل حقوقی و فقهی بیشتر از سایر مسائل نمود می‌یابد؛ بررسی تفاوت‌داشتن یا نداشتن معنایی که از ظاهر هر قول و فعل مرتبط با آن برداشت می‌شود و نیز چرایی و چگونگی آن می‌تواند در مسائل مربوط به دادرسی‌ها مفید واقع شود. براین اساس، نخست به بررسی چیستی و مبانی حجیت ظواهر گفتار و نیز افعال از دیدگاه اصولیان و شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو با یکدیگر می‌پردازیم و سپس ضمن بیان نقش و جایگاه هریک در دادرسی‌ها، تأثیر تفاوت‌های آن‌ها در دادرسی و راه‌حل آن را بررسی می‌کنیم.

در خصوص پیشینه بحث باید گفت: در سال‌های اخیر درباره حجیت ظواهر الفاظ و نیز تعارض اصل و ظاهر، پژوهش‌های ارزشمندی صورت گرفته است؛ براینکلی پژوهش‌های انجام‌شده در این زمینه را می‌توان پذیرش کلیت حجیت ظواهر الفاظ و نیز منقح‌کردن حجیت ظواهر افعال (نه پذیرش کلی و نه رد کلی) دانست. مسئله اصلی این نوشتار بررسی دلیل همین تفاوت نگرش است. به بیان دیگر، چگونه است که برداشت عرفی از یک گفتار حجت است اما درباره برداشت عرفی از یک رفتار اختلاف‌نظر به وجود می‌آید. ازاین‌رو، پژوهش‌هایی که برای اثبات حجیت ظهور الفاظ یا بررسی حجیت ظواهر افعال و تعارض اصل و ظاهر انجام شده‌اند، به‌طور خاص مسئله این نوشتار را بررسی نکرده‌اند. از آنجا که روش و یافته‌های

آن‌ها در حل مسئله یادشده به کار گرفته می‌شود، به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: «بررسی مبنائشناسی بحث تعارض اصل و ظاهر و موارد کاربردی آن در خصوص مهریه و نفقه»، نوشته احسان عوض‌پور و همکاران، چاپ‌شده در مجله فقه و حقوق اسلامی، دوره ۹، بهار و تابستان ۱۳۹۷، شماره ۱۶؛ در این مقاله، تعارض اصل و ظاهر حال (که مصداقی از ظواهر حال، ظواهر افعال است) بررسی شده و برآیند نظر مؤلف آن است که به دلیل اختلاف مبانی، رویه ثابت قضایی در این زمینه وجود ندارد. وجه تفاوت ظواهر الفاظ و افعال و نیز نظریه شهید صدر درباره تراکم ظنون مورد تحقیق نبوده است.

«نظریه معنایی اصالت ظهور در اصول فقه شیعه»، نوشته علی افخمی و غلامحسین نودهی، چاپ‌شده در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، دوره ۱ و ۲، اردیبهشت ۱۳۸۱، شماره ۵۸۸؛ در این مقاله نویسندگان به بررسی تطبیقی رویکردها و نظریه‌های زبان‌شناسان و اصولیان درباره ابهام‌زدایی از جملات مبهم و متون پرداخته و کوشیده‌اند تا نظریه اصالت ظهور را با محوریت اصل تبادر، در مقایسه با دیگر نظریه‌ها به عنوان شیوه‌ای راه‌گشا در این زمینه نشان دهند، اما ظواهر افعال و تفاوت و شباهت آن با ظواهر الفاظ، مبانی مشترک حجیت این دو و تأثیر آن‌ها در دادرسی‌ها بررسی نشده است.

«مفهوم قرینه و نقش آن در فهم معنای یک متن»، نوشته سیدمصطفی محقق داماد و محمد عبدالصالح شاه‌نوش فروشانی، چاپ‌شده در فصلنامه تحقیقات حقوقی، دوره ۲۲، تابستان ۱۳۹۸، شماره ۸۶؛ در این مقاله، ارتباط قراین لفظی و غیرلفظی با معنای مدّ نظر گوینده و معنای دریافت‌شده توسط شنونده بررسی شده است و مسئله تفکیک میان ظواهر الفاظ و افعال و مبانی آن مدّ نظر نویسندگان نبوده است.

«مصادیق تعارض اصل و ظاهر در حقوق مدنی ایران»، نوشته سیدابوالقاسم نقیسی و همکاران، چاپ‌شده در مجله پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۷، زمستان ۱۴۰۰، شماره ۴؛ در این مقاله، نگارندگان ضمن بررسی فقهی و حقوقی نمونه‌هایی از تعارض اصل و ظاهر حال نتیجه می‌گیرند که به دلیل نبود رویه قضایی مشخص در این خصوص قاضی باید براساس علم خویش که ناشی از خصوصیات دعاوی است صدور حکم کند؛ اما مسئله ظواهر الفاظ و نقشی که در دادرسی دارد، مقایسه آن با ظواهر افعال و نیز نقاط اشتراک حجیت این دو بررسی نشده است.

۱. بیان مسئله

از دیدگاه بسیاری از اصولیان موضوع اصلی دانش اصول فقه «حجت برای فقه» است و سایر مسائل این دانش راجع به مفهوم یادشده شکل می‌گیرند.^۱ حجت در لغت به معنای دلیل و آنچه شایستگی احتجاج

۱. علامه حلی، نهاية الوصول، ۱۳/۱؛ سبحانی تبریزی، ارشاد العقول، ۳۳/۱؛ بروجردی، لمحات الأصول، ۳۱۵؛ خمینی، انوار الهدایة، ۲۷۰/۱.

و استدلال طرفینی دارد به کار می‌رود.^۲ در اصطلاح خاص اصولی مراد از آن اعتبار واقع دادن به مسائلی است که در ذات خود امکان خطاپذیری دارند، به گونه‌ای که احتمال خلاف، صفر انگاشته شود؛^۳ برای مثال درباره خبری که چند فرد معتمد و راست‌گو به یک‌گونه نقل کنند، همچنان می‌توان وقوع به‌گونه‌ای دیگر یا حتی احتمال اشتباه یا دروغ‌گویی راویان را محتمل دانست اما امکان دارد شریعت یا عرف عقلا یا رویه قضایی و... از این احتمال خلاف چشم‌پوشی کنند و اعتبار واقع را به آن بدهند. غرض اصلی در طرح مسئله حجیت در علم اصول آن است که مسائل درخور احتجاج میان خداوند و بندگان در موارد مربوط به کيفردهی اخروی شناسایی شوند.

اعتبار دادن به مسائل خطاپذیر، مسئله‌ای عقلایی و نه عقلانی به شمار می‌آید (یعنی از نظر عقلی میان احتمال ۹۹ درصد و ۱۰۰ درصد تفاوت وجود دارد اما عقلا از این تفاوت چشم‌پوشی می‌کنند)؛ لذا بحث حجیت اخروی با حجیت عقلایی به شدت درهم تنیده شده است. بدین بیان که، اصولیان کوشیده‌اند برای شناسایی مسائل احتجاج‌پذیر میان خداوند و بندگان، به احتجاج‌پذیری آن در بنات عقلایی استناد و استدلال کنند؛ در این رهگذار به‌طور ناخواسته مطالب ارزشمندی درباره حجت‌های عقلایی نیز گرد هم آمده‌اند که می‌توانند مستقلاً (نه به‌عنوان واسطه اثبات حجت‌های شرعی) در اثبات مسائل حقوقی و نیز مصادیق احکام شرعی به کار آید؛ مثلاً اگر حجیت عقلایی ظواهر الفاظ پذیرفته شود (که در اصول فقه از آن برای اثبات حجیت ظواهر قرآنی استفاده می‌شود) می‌توان از آن برای تفسیر قراردادها و اثبات مسائل فقهی و حقوقی مرتبط با آن استفاده کرد.

حجیت ظواهر از جمله مباحث برجسته اصولی است؛ بدین بیان که آن دسته از معانی را که عرفاً مقصود گوینده به شمار می‌آیند می‌توان به گوینده نسبت داد، هرچند احتمال خلاف درباره آن‌ها وجود داشته باشد.^۴ از این رهگذار، معانی عرفی عبارات شرعی دارای حجیت قلمداد می‌شوند. روشن است که حجیت ظواهر به معنای ساده‌انگاری دریافت معنا نیست، بلکه شنونده می‌بایست تمام قرائن متنی، فرامتنی، قواعد زبانی و... را به کار بگیرد و برآیند عرفی آن‌ها را به‌عنوان معنای ظاهر قلمداد کند. باوجود آنکه حجیت ظواهر الفاظ در علم اصول فقه و نیز در رویه قضایی پذیرفته شده است، اما در خصوص ظواهر افعال وضع بدین روشنی نیست؛ توضیح آنکه همان‌طور که هر گفتاری می‌تواند دارای معنای ظاهر باشد، افعال نیز می‌توانند دارای معنای ظاهر قلمداد شوند؛ مثلاً واریز وجه از سوی کارفرما در وجه کارگر می‌تواند

۲. ابن‌منظور، لسان العرب، ۲/۲۲۸.

۳. مظفر، اصول الفقه، ۱۳/۲.

۴. سبحانی تبریزی، ارشاد العقول، ۱۳۳/۳.

به معنای آن باشد که وی وظیفه محوله را انجام داده است، درعین حال بسیاری از فقها در پذیرش حجیت ظواهر افعال تردید داشته‌اند؛ در نگاه نخست این تردید می‌تواند صغروی یا کبروی قلمداد شود؛ یعنی یا در اصل اینکه افعال -مانند گفتار- دارای دلالت ظاهر باشند تردید وجود دارد یا در پذیرش حجیت چنین دلالتی. در هر حال، به نظر می‌رسد بررسی دلیل برخورد متفاوت با این دو مسئله مفید خواهد بود.

۲. حجیت ظواهر لغوی و عقلایی الفاظ

گزاره‌های دارای معنا را می‌توان به حصر عقلی در سه دسته قرار داد: یک معنای محتمل دارند؛ چند معنا درباره آن‌ها متصور است که این معانی مختلف نیز یا به یک اندازه محتمل هستند یا احتمال یکی بیشتر است. این معانی، به ترتیب نص و مجمل و ظاهر نامیده می‌شوند.^۵ به بیان دیگر، «نص» گزاره‌ای است که تنها در یک معنا صراحت دارد و قابلیت توجیه و حمل بر معنای دیگری را ندارد. در مقابل، «ظاهر» گزاره‌ای را گویند که در یک معنا صراحت قطعی ندارد و می‌تواند بر معنای دیگری نیز توجیه و حمل شود اما درعین حال، یک معنا زودتر در ذهن نقش می‌بندد.^۶ براین اساس، ظهور لفظ هنگامی است که احتمال اراده کردن یکی از معانی لفظ توسط گوینده افزون‌تر از دیگر معانی باشد که در این صورت، چنین معنایی ظهور آن لفظ خواهد بود.^۷

اصولی‌ها برای تشخیص و اثبات مقصود گوینده در موارد غیرنص، قواعدی تحت عنوان اصول لفظیه وضع کرده‌اند که شامل اصالت‌های حقیقت، عموم، اطلاق، ظهور و... می‌شود.^۸ ویژگی مشترک این اصول از بین بردن احتمال وجود قرینه و در نتیجه، اصل قراردادن همان ظاهر گفتار تا زمان حصول یقین به وجود قرینه برخلاف است. می‌توان گفت تعدد این اصول از آن‌روست که سرچشمه‌های تردید در مراد گوینده (از نظر اراده کردن معنای مجازی، مقید و...) متعدد است؛ این اصول نیز در واقع، بیانگر و به عبارتی تأییدکننده ظاهر کلام‌اند. از این‌روست که از نگاه شماری از اصولیان، همه اصول لفظیه زیر مجموعه‌های اصالت ظهور است و بازگشت تمام آن‌ها به این اصل است.^۹ براین اساس، نتیجه این بازگشت آن است که هرگاه ظاهر کلام مثلاً دلالت بر مجاز، تخصیص و... داشته باشد ولی مخاطب تردید در مقصود گوینده داشته و احتمال اراده خلاف ظاهر (حقیقت، عموم و...) بدهد، طبق اصالت ظهور، اصل بر مجاز بودن و

۵. صدر، دروس فی علم الأصول، ۱۷۹/۲.

۶. ملکی اصفهانی، فرهنگ اصطلاحات اصول، ۳۶۴/۱.

۷. جمعی از نویسندگان، فرهنگ‌نامه اصول فقه، ۵۵۷.

۸. انصاری، فراند الأصول، ۵۴/۱؛ عراقی، نهاية الأفكار، ۸۵/۳.

۹. مظفر، اصول الفقه، ۳۰/۱؛ سبحانی تریزی، الموجز، ۲۰.

تخصیص و... که همان ظهور کلام‌اند، خواهد بود؛ زیرا حجیت اصول لفظیه تا زمانی است که با اصالت ظهور هماهنگی داشته باشد.^{۱۰} اصولیان قراردادن یک واژه برای دلالت بر معنایی خاص را وضع می‌نامند.^{۱۱} تعدد وضع (مانند وضع واژه شیر برای حیوان و مایع خوراکی) و استفاده از واژه در غیر معنای وضع شده (مانند کاربرد شیر برای فرد شجاع) موجب بخشی از کژتابی‌های زبانی می‌شود. مشکلات معنایی به ساختارهای زبانی باز می‌گردد؛ چنان‌که در عبارت «من مانند برادرم هنرمند نیستم»، با آنکه معنای تک‌تک واژگان روشن است، با دو معنای محتمل روبه‌رو خواهیم بود.

در مواجهه با کژتابی‌های زبانی توجه به قراین نقش مهمی ایفا می‌کنند. واژه قرینه از مقارنه گرفته شده و در اصطلاح، به معنای چیزی است که مطلوب را نمایان می‌سازد.^{۱۲} از این‌رو، در مباحث اصول فقه به هر آنچه همراه گفتار گوینده باشد و مخاطب را به سوی معنایی که مقصود جدی گوینده است سوق دهد، قرینه گویند؛ به گونه‌ای که در صورت فقدان آن، معنایی جز معنای مقصود گوینده برداشت خواهد شد. قرینه‌ها از نظر جنس و محتوایشان در دو دسته لفظی (مقالیه) و غیرلفظی (حالیه) قرار می‌گیرند.^{۱۳} برای مثال، هرگاه به فردی گفته می‌شود «آن لیوان شیر را به من بده»، قرینه لفظی (لیوان)، نمایانگر مراد گوینده از واژه شیر است و اگر همین جمله با حذف واژه لیوان، در یک فروشگاه لوازم ساختمانی و بهداشتی بیان شود، مکان و شرایط بیان سخن، روشنگر مقصود خواهد بود.

در علم معناشناسی کاربردی نیز دو مفهوم بافت درون‌زبانی و بافت برون‌زبانی، ارتباط نزدیکی با قراین لفظیه و حالیه در سخن دارند. بافت، محیط و فضایی است که جملات یک زبان در آن ایجاد می‌شوند؛ بدین معنا که مجموعه روابطی است که میان صورت (دستور و کلمات) و دنیای بیرون وجود دارد و درواقع، معنای خارجی زبان را تشکیل می‌دهد. ممکن است این فضا، محیط خارج از زبان باشد، به گونه‌ای که جملات زبان در آن محیط کاربرد خود را بیابند و این محیط، در تغییر معنا نقش داشته باشد که به چنین فضایی بافت موقعیتی یا برون‌زبانی اطلاق می‌شود یا محیط درون زبان و متنی باشد که به شکل دسته‌ای از جملات زبان قبل و بعد از هر جمله آمده است که در این صورت آن را بافت زبانی یا درون‌زبانی نامیده‌اند.^{۱۴} بنابر آنچه گفته شد، جملات و سخنان مبهم با قرارگرفتن در بافت حاکم بر آن‌ها معنای حقیقی

۱۰. سیداشرفی، نهاية الإیصال، ۲۵۵/۱؛ شیروانی، تحریر اصول فقه، ۳۵.

۱۱. خمینی، تهذیب الأصول، ۸/۱.

۱۲. جرجانی، التعریفات، ۷۵.

۱۳. اسلامی، قواعد کلی استنباط، ۲۶۳/۱ تا ۲۶۴؛ جمعی از نویسندگان، فرهنگ‌نامه اصول فقه، ۶۳۰ و ۶۳۲؛ تهنوی، موسوعة کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، ۱۳۱۵/۲.

۱۴. رستمیان، طباطبائی، «بررسی تطبیقی بافت موقعیت از دیدگاه فرث، هایمز و لوینس با سیاق حالی»، ۳۱ تا ۳۰.

خویش را آشکار می‌سازند و از این رو این بافت‌ها نقشی کلیدی در رفع ابهام از زبان دارند.^{۱۵} بر این اساس، مشخص می‌شود که می‌توان قراین لفظیه را با بافت درون‌زبانی و قراین حالیه را با بافت برون‌زبانی منطبق دانست.

به هر حال، چه از دیدگاه اصولی و چه معناشناسی برای درک درست مفهوم یک گزاره می‌بایست اجزا و بافت آن مدّ نظر قرار گیرد. با رعایت این نکته در منابع متنی دینی (قرآن و احادیث)، معنای دریافت‌شده و صفتِ حجت را خواهد داشت؛ یعنی اگر معنا طبق مقصود گوینده باشد، تکلیف‌آور است و اگر طبق آن نباشد، شنونده در اشتباه خود معذور خواهد بود. از این دو ویژگی در اصول فقه با عنوان منجزیت و معذرت یاد می‌شود. این مسئله در مسائل قضایی بدین‌گونه نمود می‌یابد که بر معنای ظاهر یک کلام می‌توان اثر واقع را مترتب کرد و خطای آن برعهده قاضی یا دیگران نیست؛ مثلاً اگر کسی اقرار کند «فرد الف را کشته است»، قاضی می‌تواند معنای ظاهر این کلام را مبنای حکم قرار دهد هرچند بعدتر مشخص شود مقصود وی کشتن نبوده و مثلاً کتک کاری شدید بوده است. وجه دیگر این قضیه، پیشگیری از فریب‌کاری و سوءاستفاده در قراردادها و... است؛ مثلاً اگر کسی ضمن عقد نکاح شرط کند در صورت طلاق نصف اموال خود را به زوجه خواهد داد، تصیّف را باید به معنای تملیک به زوجه دانست نه نصف کردن فیزیکی! در چنین مواردی گوینده ملزم به پذیرش آثار معنای ظاهر کلام خود خواهد شد، حتی اگر چنین مقصودی نداشته باشد. به بیان دیگر، گوینده در برابر معنایی که عرف از کلامش دریافت می‌کند مسئولیت حقوقی دارد، حتی اگر آن کلام را به قصد دیگری و به منظور فریب به کار برده باشد.

۳. ظواهر افعال و دیدگاه اصولیان درباره آن

در برخی تقسیم‌بندی‌ها گفتار و رفتار (الفاظ و اعمال) قسیم یکدیگر قرار می‌گیرند. اگرچه در نگاهی می‌توان گفتار را نیز نوعی عمل به شمار آورد، اما به نظر می‌رسد تفکیک میان این دو در مباحث اصولی از جهاتی ضروری است؛ از جمله در مباحث مربوط به دلالت و حجت، دلالت گفتار بر مقصود از نوع دلالت قراردادی به شمار می‌آید، درحالی‌که دلالت افعال بر معانی از نوع قراردادی نیستند؛ مثلاً تقبل حواله اگرچه می‌تواند إشعار به بدهکاری داشته باشد اما این إشعار یا دلالت به سبب قرارداد نیست، همچنان که نمی‌توان آن را دلالت عقلی نیز دانست؛ چراکه دلالت عقلی صددرصدی است و خطاپذیر نیست. به نظر می‌رسد چنین دلالت‌هایی بر پایه عادت غالب هستند و لذا ایجاد ظن می‌کنند. ظواهر افعال یا ظاهر حال افزون بر مسائل اصولی، در عرف و فقه و حقوق نیز کاربردهای فراوان دارد؛ مثلاً در روابط و

۱۵ افخمی، نودهی، «نظریه معنایی اصالت ظهور در اصول فقه شیعه»، ۳۴۹.

مسائل روزمره انسان‌ها با یکدیگر از نگاه عرف درازکردن پاها در حضور جمع نشانه‌ای بر بی‌احترامی تلقی می‌شود، مصافحه کردن نشان از محبت و دوستی افراد با یکدیگر دارد و... همین مسئله در امور فقهی و حقوقی نیز جریان دارد؛ برای مثال هدیه دادن شوهر به همسرش بعد از وضع حمل به عنوان قرینه، ظهور در اقرار به نسب دارد؛ چراکه از نظر عرف و عقل زمانی که شوهر منکر آن فرزند از خویش باشد این فعل را انجام نمی‌دهد. از این رو، اگر مرد پس از مدتی ادعای نفی انتساب فرزند به خود را مطرح کند، افزون‌بر اینکه اصل دلالت بر عدم نفی نسب می‌کند، ظاهر این فعل نیز بر آن دلالت می‌کند. از نگاه فقیهان این دسته از ظواهر در زمره ظواهر حال قرار می‌گیرند؛ توضیح آنکه ظاهر حال، به شواهد و قرائن و شرایط و احوالی اطلاق می‌شود که برای افراد نسبت به مسائل ظن به وجود می‌آورند.

براین اساس، دلایل ظن آفرینی همچون بینه در موضوعات یا سنت در احکام از آن رو که حجیت آن‌ها از سوی شارع اثبات شده است و به اصطلاح ظن خاص نامیده می‌شوند از دایره ظواهر حال بیرون‌اند؛ زیرا مستند ظاهر حال از آنجاکه ظنی مطلق است، حکم شارع نیست؛ بلکه قرائن و عرف و عادت غالب، غلبه ظن و مانند آن است. از این روست که فقها در مسائل فقهی و قضایی بدون هیچ گونه تردیدی ظواهری را که ظن خاص هستند بر اصل ترجیح می‌دهند اما درباره تقدم ظواهر حال بر اصل هنگام تعارض این دو با یکدیگر میان ایشان اختلاف نظر وجود دارد و به این دلیل است که میان ظنون خاص و اصل، با ترجیح دادن این گونه ظنون بر اصل، تعارضی رخ نخواهد داد اما میان ظواهر حال و اصل از آنجاکه رویه قطعی میان فقها وجود ندارد، تعارض پیش می‌آید.^{۱۶} ظواهر افعال نیز در مسائل قضایی و دعاوی حقوقی، به تبع ظواهر حال گاه با اصل در تعارض قرار می‌گیرند و برای این امر نمونه‌های فراوانی در فقه بیان شده است، از جمله آنکه هرگاه خریدار مبیع را تحویل بگیرد و سپس مدعی نقصان آن شود، در این حالت فقها میان حضورداشتن یا نداشتن مشتری هنگام وزن کردن مبیع قائل به تفکیک شده و در صورت حضور، قول فروشنده اما در صورت عدم حضور، قول مشتری را مقدم دانسته‌اند. توضیح مطلب از این قرار است که در این دو صورت، اصل بر عدم دریافت کردن مبیع به طور کامل توسط مشتری است و زمانی که خریدار هنگام سنجش کالا حضور نداشته باشد، پذیرش سخن وی به علت این اصل، بر پذیرش سخن فروشنده ترجیح دارد اما هنگامی که خریدار حضور داشته باشد، به تبع آن در رعایت مقدار مبیع مراقبت دارد و ظاهر آن است که مبیع را جز به طور کامل دریافت نکرده باشد، بنابراین در اینجا اصل با ظاهر که حضورداشتن خریدار و واکنش نشان ندادن وی نسبت به نقصان احتمالی است تعارض می‌یابد که در این حالت پذیرش سخن فروشنده

۱۶. شهید ثانی، تمهید القواعد، ۳۰۱ تا ۳۰۰؛ محقق داماد، مباحثی از اصول فقه، ۱۹۳/۳؛ حسینی مراغی، العناوین الفقهية، ۵۹۷/۲.

به علت تقدم ظاهر بر اصل ترجیح دارد.^{۱۷} همان گونه که مشخص است در این مثال ظاهر فعل خریدار که در واقع همان عکس العمل نشان دادن از خود یا به تعبیری سکوت کردن وی است عقلاً و عرفاً قرینه ای بر کاستی نداشتن کالا است؛ چرا که در صورت کاستی داشتن، خریدار آن را از فروشنده دریافت نمی کرد.

ظواهر حال را در اصطلاح حقوقی می توان همان امارات قضایی دانست. مقصود از اماره قضایی احوال و شرایط خارجی است که به نظر قاضی دلیل بر امری شناخته می شود؛ به این صورت که قاضی به سبب آن ها نسبت به امر مجهول یقین حاصل می کند، مثلاً اگر طلبکار بی آنکه اجبار یا حيله ای در کار باشد سند دین را به مدیون باز گرداند، احتمال دارد این عمل او در نظر قاضی دلیل بر براءت ذمه مدیون باشد. بر این اساس، اماره قضایی در هر موردی تحقق می یابد که قراینی در خارج قاضی را به سوی حقیقت هدایت کنند. در اماره قضایی نیز اجتماع قراین شرط است و یک قرینه به عنوان اماره قضایی شناخته نمی شود.^{۱۸}

از نظر قواعد اصولی، ظواهر حال در واقع ظنونی مطلق هستند و اختلاف نظر فقها در مسئله تعارض اصل و ظاهر را نیز می توان ناشی از انسدادی بودن یا افتتاحی بودن آن ها دانست؛ به گونه ای که از نظر فقهای انسدادی، ظاهر حال به دلیل ظن آفرین بودن همواره بر اصل مربوطه مقدم است اما از نگاه فقیهان افتتاحی تنها در صورتی که به درجه اطمینان آفرینی برسد می تواند به علت حجت بودن اطمینان، اقوی از اصل مرتبط با خود شود و به این ترتیب بر آن تقدم یابد. ظاهر حال برای اطمینان آفرینی و قوی بودن نیازمند شرایطی است که شاید مهم ترین آن ها این است که همراه با قراینی قوی (که مخالف با اصل اند) باشد تا بدین وسیله بتواند اقوی از اصل مربوطه شود. از سوی دیگر، اصل نیز تنها در صورت داشتن یک سری شرایط می تواند قوت گیرد، از جمله آن شرایط عبارت است از: عدم وجود قرینه یا قراین قوی و نیز وجود داشتن عرف خاص و مشخصی.^{۱۹}

۴. شباهت و تفاوت ظاهر کردار و ظاهر گفتار

همان گونه که در مباحث پیشین بیان شد، ظاهر گفتار آن گاه که قرینه ای برخلاف آن (چه در ساختار خود جمله و چه در فضای بیرونی که جمله در آن محیط بیان می شود) وجود نداشته باشد، مطابق اصول لفظیه است اما زمانی که قراینی در درون یا بیرون در معنایی جز آنچه اصول لفظیه بر آن دلالت می کنند ظهور داشته باشند، به دلیل ارجحیت داشتن اصالت ظهور بر دیگر اصول لفظیه، ظاهر کلام بر اساس آن

۱۷. بحرانی، الحقائق الناضرة، ۱۸۴/۱۹؛ محقق کرکی، جامع المقاصد، ۴۰۶/۴؛ فاضل مقداد، التنقیح الرائع، ۶۹/۲.

۱۸. محقق داماد، مباحثی از اصول فقه، ۱۸۷/۳؛ مدنی، ادلة اثبات دعوی، ۲۰۵ تا ۲۰۲.

۱۹. محقق داماد، مباحثی از اصول فقه، ۱۸۷/۳؛ رئیسی، تعارض اصل و ظاهر در فقه و قانون، ۱۰۷ تا ۱۰۰.

قراین خواهد بود. به این ترتیب، وجود قرینه‌ها به شنونده در فهمیدن مقصود حقیقی گوینده از کلمات و جملاتی که بر زبان جاری می‌کند، کمک بسیاری می‌کند. همین مسئله با اندکی تفاوت درباره ظاهر کردار نیز صادق است؛ مثلاً از دیدگاه عرف، دست سال‌خوردگان یا بزرگان عرصه‌های علمی، دینی، هنری و... را بوسیدن نشان از اکرام کردن آنان، بوسه زدن بر دست یک نوزاد نشانه علاقه وافر به او و بوسیدن دست فرد هم‌سن یا کوچک‌تر از خود از آن جهت که ثروتمند است بیانگر تملق و چاپلوسی است. حال در این مثال، بوسیدن دست، که یک فعل است، سه معنای متمایز از هم پیدا کرده است در صورتی که خود فعل تغییری نکرده است، بلکه این تفاوت معنا از تفاوت در وضعیت خارجی (موقعیت فرد مقابل، شرایط زمانی و مکانی و...) ناشی شده است. بنابراین، این شرایط خارجی که قرآینی حالی و منشأ آن‌ها عرف است سبب پی‌بردن افراد به معنای این فعل می‌شوند. همان‌گونه که واژه‌ها و جملات نیز در شرایط و موقعیت‌های مختلف علی‌رغم عدم تغییر در آن‌ها (شکل گفتاری و نوشتاری آن‌ها) معانی گوناگونی می‌یابند و مثال‌های آن در مباحث قبل گفته شد. از این‌رو به نظر می‌رسد ظاهر فعل و ظاهر لفظ از نظر تأثیر قراین در نمایان ساختن معنای آن‌ها با یکدیگر تفاوتی ندارند و آنچه موجب تفاوت داشتن ظاهر فعل با ظاهر لفظ می‌شود، وجود رابطه قراردادی میان لفظ و معنا و عدم وجود این رابطه میان فعل و معناست؛ چراکه افعال مشخص می‌توانند در اثر انجام شدن توسط افراد مختلف یا در مکان‌ها و زمان‌های گوناگون معانی گوناگونی پیدا کنند، مثلاً سکوت کردن بسته به شرایط زمانی و مکانی و موقعیت فردی که سکوت می‌کند می‌تواند بر معانی مختلفی از جمله ترس، رضایت، رنج بسیار و... دلالت داشته باشد. در صورتی که واژه‌ها به علت داشتن رابطه قراردادی با معانی حتی در شرایط مختلف و استعمال آن‌ها توسط افراد مختلف نیز تنها یک معنای حقیقی که در اثر وضع ایجاد شده، خواهند داشت و معانی دیگر، مجازی و نیازمند قرینه است. براین اساس می‌توان گفت: تفاوت فعل و لفظ ناشی از این است که لفظ یک معنای همیشگی و قراردادی دارد و در صورت عدم وجود قراین نیز می‌توان معنای آن را درک کرد اما از آنجاکه فعل به گونه قراردادی بر معانی دلالت نمی‌کند، معانی مختلفی می‌تواند داشته باشد و تنها راه فهم معنای آن وجود قراین است. تفاوت دیگری که به تبع تفاوت نخست می‌توان برای گفتار و کردار تصور کرد آن است که در گفتار از آنجاکه مواردی که مقصود گوینده چیزی غیر از معنای ظاهری سخن او باشد استثنایی و اندک است، می‌توان با استفاده از قراین و نیز اصول لفظیه تا حد اطمینان بخشی به مقصود جدی گوینده از آن کلام نزدیک شد اما در کردار با وجود قراین و با استفاده از آن‌ها تنها می‌توان معنای آن فعل را فهمید اما نمی‌توان گفت که مقصود حقیقی فاعل از انجام آن فعل نیز همان بوده است؛ مثلاً در اتهام تجاوز به عنف، سکوت قربانی و عدم استمداد می‌تواند دلیلی بر رضایت وی قلمداد شود. در عین حال که می‌تواند بر اثر

بهت یا شوک نیز باشد؛ روشن شدن قراین دیگر می‌تواند یکی از این دو احتمال را قوت بخشد و می‌تواند احتمالات دیگری را نیز ایجاد کند.

بنابر آنچه گفته شد می‌توان نقطه اشتراک ظاهر گفتار و ظاهر کردار را پدید آمدن آن‌ها از قراین و مجموع قرینه‌ها دانست و با استفاده از همین نقطه اشتراک، حجیت هر دو را از یک طریق اثبات کرد. در ادامه به بیان شیوه اثبات حجیت ظواهر گفتار و کردار با استفاده از نظریه شهید صدر خواهیم پرداخت.

۵. اثبات حجیت ظواهر الفاظ و افعال با استفاده از نظریه شهید صدر

شهید صدر در کتاب الأسس المنطقية للاستقراء برای اثبات حجیت استقرا بحث‌های متعددی مطرح کرده و به تبیین مذهب خود در این باره با عنوان «مذهب ذاتی» پرداخته و حجیت دلیل استقرایی را بر مبنای این مذهب اثبات کرده است.^{۲۰} ایشان این روش و نظریه را که موسوم به «حساب احتمالات» است مختص اثبات حجیت استقرا ندانسته و از نگاه وی هر یقین به قضیه استنتاج شده براساس تراکم قراین احتمالی، یقین استقرایی نامیده می‌شود، لذا روش‌هایی که معمولاً برای اثبات ادله شرعی نظیر تواتر و اجماع و سیره ذکر می‌شود، همه از لوازم همین یقین استقرایی است^{۲۱} و برای اثبات حجیت آن‌ها نیز به همین شیوه استناد کرده‌اند. به نظر می‌رسد درباره ظواهر گفتار و کردار نیز می‌توان به این نظریه استناد کرد؛ چراکه این ظواهر از تجمیع احتمالات و ظنون وجود یافته‌اند. براین اساس، ابتدا به‌طور مختصر این نظریه را بررسی می‌کنیم و سپس با ذکر مثال‌هایی به تطبیق این نظریه با ظواهر الفاظ و افعال می‌پردازیم.

از نگاه شهید صدر هر معرفتی دارای دو جنبه است: جنبه ذاتی و جنبه موضوعی. جنبه ذاتی، ادراک و فهم ماست و جنبه موضوعی، همان قضیه‌ای است که به سبب ما ادراک شده است و آن قضیه، مستقل از ادراک ما، حقیقتی ثابت دارد. براین اساس، ایشان در نظریه مذهب ذاتی خویش دو روش را برای رشد معرفت در پیش می‌گیرد: یکی توالد موضوعی و دیگری توالد ذاتی و معتقد است که با این نظریه، امکان تفسیر بخش عمده‌ای از معرفت‌های ما براساس توالد ذاتی فراهم می‌شود. توالد موضوعی به معنای آن است که میان یک قضیه یا مجموعه‌ای از قضایا و قضیه دیگری تلازم و هم‌بستگی وجود داشته باشد و آن‌گاه معرفت ما به آن قضیه، از معرفت ما به قضایای دیگری که مستلزم آن هستند نشأت بگیرد؛ مانند اینکه از معرفت ما به گزاره‌های «خالد انسان است» و «هر انسانی فانی است»، معرفت به گزاره «خالد فانی است» حاصل شود.

۲۰. صدر، الأسس المنطقية للاستقراء، ۱۲۳.

۲۱. آل فقیه عاملی، دروس فی علم الأصول (شرح الحلقة الثالثة)، ۳۲۸/۱.

در بیان شهید صدر، منظور از توالد ذاتی آن است که معرفتی از معرفت دیگری ناشی شود، به گونه‌ای که تلازمی میان جنبه موضوعی آن دو معرفت با یکدیگر وجود نداشته باشد و بلکه این توالد براساس تلازم بین نفس آن دو معرفت باشد.^{۲۲} از دیدگاه ایشان، تعمیمات استقرائیه و به‌طورکلی هر معرفت ثانویه‌ای که عقل بر پایه توالد ذاتی خود کسب می‌کند دو مرحله را طی می‌کند: نخست مرحله توالد موضوعی و سپس مرحله توالد ذاتی. در مرحله توالد موضوعی، معرفت استقرائیه به‌صورت احتمالی آغاز می‌شود و سپس این احتمال به‌سبب ازدیاد تجربه‌ها یا مشاهدات در فرایند استقرای پیوسته افزایش می‌یابد تا اینکه به بالاترین درجه احتمال برسد که از نظر ایشان این موضوع ناشی از نظریه احتمال و بدیهیات آن است. اما این مرحله از رساندن معرفت به درجه یقین ناتوان است؛ به همین علت در این هنگام مرحله توالد ذاتی به‌منظور دستیابی به این امر آغاز می‌شود و در این مرحله، معرفت استقرائیه به درجه یقین می‌رسد.^{۲۳} منظور ایشان از یقین در این مرحله، یقین موضوعی است و نه منطقی؛ چراکه نهایت چیزی که به‌سبب استقرا می‌توانیم بفهمیم این است که الف سبب ب باشد، اما دیگر نمی‌توانیم فرض کنیم محال است الف سبب ب نباشد؛ حال آنکه در یقین منطقی علاوه بر علم به خود گزاره، علم به محال بودن نقیض آن نیز شرط است.^{۲۴}

«یقین موضوعی» یقینی است که از مجموعه‌ای از گزاره‌ها حاصل می‌شود که عقلاً متضمن و مستلزم گزاره استنتاج‌شده از آن‌ها نیستند اما هریک از آن‌ها درجه‌ای از ارزش احتمالی را برای اثبات آن گزاره تشکیل می‌دهند و با متراکم شدن این ارزش‌های احتمالی، درجه احتمال آن گزاره زیاد می‌شود تا اینکه احتمال نقیض آن نزدیک به صفر می‌شود و به‌سبب همین ضعیف شدن احتمال خلاف، از اهمیت آن کاسته شده و از بین می‌رود، زیرا ذهن انسان به‌گونه‌ای آفریده شده است که به احتمالات ضعیف نزدیک به صفر اعتنایی نمی‌کند.^{۲۵} یقین موضوعی در کلمات اصول‌دانان با نام علم عادی یا اطمینان که اکثر اصولی‌ها قائل به حجیت آن هستند شناخته می‌شود.

به نظر می‌رسد درباره گفتارها و کردارهای انسان‌ها می‌توان همانند استقرا با استناد به حساب احتمالات، مفید یقین موضوعی بودن و در نتیجه حجیت داشتن آن‌ها را اثبات کرد، زیرا از آنچه تاکنون گفته شد می‌توان پی برد که ظواهر الفاظ و افعال مشابه استقراست؛ چراکه همان‌گونه که در استقرا پس از مشاهده و بررسی چندین حکم جزئی که دارای ملاکی مشترک هستند به حکمی کلی دست می‌یابیم، در

۲۲ صدر، الأسس المنطقية للإستقراء، ۱۲۴ تا ۱۲۵.

۲۳ صدر، الأسس المنطقية للإستقراء، ۱۳۰ تا ۱۳۱ و ۲۲۷ تا ۲۲۸.

۲۴ صدر، الأسس المنطقية للإستقراء، ۳۲۹.

۲۵ آل فقیه عاملی، دروس فی علم الأصول (شرح الحلقة الثالثة)، ۳۲۷/۱.

این ظواهر نیز از ترکیب چندین ظنّ ضعیف و جزئی که هریک دارای مضمونی مشترک هستند که نتیجه آن، هم‌راستایی آن‌ها در اثبات معنای گفتار و کردار است، به معنای آن دو دست می‌یابیم. وجه مشترک دیگر این دو نیز ضروری بودن تجمیع موارد جزئی با یکدیگر برای رسیدن به مطلوب است، به گونه‌ای که هریک از آن موارد جزئی به تنهایی دارای ارزش و اعتباری نیست. برای روشن شدن این مطالب با ذکر مثال‌هایی به بررسی تطبیق ظواهر گفتار و کردار با حساب احتمالات می‌پردازیم.

ظواهر الفاظ، از جمله ظنون خاص‌اند و دلیل حجیت آن‌ها نیز بنای عقلاست، لذا استفاده از نظریه حساب احتمالات برای تصدیق کردن این بنای عقلا مفید است. همان‌گونه که گفته شد ظواهر الفاظ از حیث وجود داشتن یا نداشتن قرائن خلاف ظاهر، دو حالت می‌یابد: در حالتی که قرائنی برخلاف ظاهر کلام در درون یا بیرون از سخن موجود نباشد اما در عین حال تردید در مقصود گوینده وجود داشته باشد، با جاری کردن اصول لفظیه چنین تردیدی برطرف خواهد شد که می‌توان اصول لفظیه را مبتنی بر حساب احتمالات دانست؛ چراکه هریک از اصول لفظیه سبب نفی یک احتمال خلاف ظاهر از سخن می‌شود، مثلاً اصالت حقیقت احتمال مجاز، اصالت اطلاق احتمال قید داشتن، اصالت عموم احتمال تخصیص خوردن و... نفی می‌کنند که مجموع همه این اصول (اصالت ظهور) یک احتمال بسیار قوی می‌آفریند و سبب تمسک افراد به ظاهر کلام یکدیگر و در نتیجه، حجیت این ظاهر می‌شود. در حالت دیگر که مربوط به زمانی است که قرائنی لفظیه یا حالیه برخلاف ظاهر سخن وجود داشته باشند، مثل جمله «امشب ماه کامل را دیدم اما پس از دقایقی به خواب رفت»، قرائنی از قبیل به خواب رفتن ماه، شناخت گوینده و شنونده این سخن نسبت به نوزادی که زیباروست و قبل از این سخن نیز گفت‌وگوی این دو درباره او بوده است، عادت داشتن گوینده به استفاده از مجاز و آرایه‌های ادبی در گفتارهایش و آگاه بودن شنونده به این موضوع، هریک به تنهایی احتمالاتی هستند که با پیوستن آن‌ها به یکدیگر، این احتمالات ضعیف تبدیل به یک ارزش احتمالی بزرگ شده و به سبب بزرگ بودن این احتمال، یقینی موضوعی راجع به معنای واژه ماه کامل در این سخن و مقصود گوینده از آن ایجاد می‌شود. هر چند که احتمال بسیار ضعیفی می‌توان داد و محال نیست که مثلاً مقصود از ماه کامل، نه نوزاد زیبارو، بلکه همان ماه آسمان و مقصود از به خواب رفتن آن، پشت ابر رفتن آن باشد! اما به دلیل بسیار بعید بودن این احتمال به آن اعتنایی نمی‌شود. درباره ظواهر کردار نیز می‌توان دلالت قرائن بر معنای کردار افراد را بر مبنای حساب احتمالات تصور کرد؛ مثلاً در صورت ضرب و شتم شدید فرزندی توسط پدرش و پیش چشمان مادرش، معنای اقدام نکردن و واکنش نشان ندادن مادر در قبال ضرب و شتم فرزندش به سبب قرائنی همچون جدل مادر با فرزند قبل از حادثه، تحریک کردن پدر به تنبیه فرزند توسط مادر و نیز آماده کردن و دادن ظرف مشروب به پدر توسط او پیش از

وقوع حادثه قابل تفسیر می‌شود که در اینجا هریک از این قراین به‌تنهایی به‌علت آفریدن احتمالی ضعیف فاقد اعتبارند اما پس از تجمیع آن‌ها با یکدیگر، این احتمالات کوچک به احتمالی بزرگ تبدیل می‌شوند که عدم اقدام کردن مادر ظهور در شریک بودن مادر با پدر در ضرب و شتم فرزندشان دارد، اگرچه محال نیست که مقصود وی از این فعل، ترس از ضرب و شتم خویش یا حیرت وی از آن واقعه باشد.

۶. تأثیر تفاوت‌های میان ظاهر گفتار و کردار در دادرسی‌ها و راهکار آن

چنان‌که بیان شد، میان ظواهر گفتار و کردار دو تفاوت وجود دارد: نخست، وجود رابطه قراردادی میان واژه و معنا و عدم وجود این رابطه میان فعل و معناست و دوم، در ظواهر کردار تنها معنای فعل را می‌توان فهمید که آن لزوماً مقصود فاعل از انجام آن فعل نیست برخلاف ظواهر گفتار که می‌تواند مقصود گوینده از سخنش را تا حد اطمینان‌آوری نمایان سازد. حال به‌علت وجود این تفاوت‌ها، در دادرسی‌ها نیز میان پذیرش قول و فعل افراد تفکیک‌هایی شکل می‌گیرد، به‌گونه‌ای که شاید بتوان گفت در مسائل قضایی، ظاهر گفتار افراد به‌دلیل ظن خاص بودن آن به‌مثابه اماره قانونی شمرده می‌شود؛ چراکه به‌موجب ماده ۱۳۲۲ قانون مدنی، اماره قانونی اماره‌ای است که قانون آن را دلیل بر امری قرار داده است و از آنجاکه بنای عقلا، تنها دلیل حجیت این ظن خاص است و ظاهر گفتار به‌سبب داشتن رابطه قراردادی با معنا، حتی در صورت فقدان قرینه نیز با لحاظ اصول لفظیه معنایی اطمینان‌آور دارد، حجیت آن پذیرفته شده است اما ظاهر کردار افراد از آنجاکه ظنی مطلق است، همان‌گونه که گفته شد در زمره امارات قضایی در نظر گرفته می‌شود و تنها در صورت افزوده شدن قراین و ظنون مطلق دیگری به آن، قابلیت اطمینان‌آفرینی خواهد یافت که در صورت رسیدن به چنین درجه‌ای، ظاهر کردار نیز به‌علت بنای عقلا حجیت پیدا خواهد کرد.

براساس مطالب یادشده اگر طلبکار خطاب به بدهکار بگوید آنچه از مال من که بر ذمه توست را بخشیدم، ظاهر این سخن نزد قاضی دلالت دارد بر بری‌الذمه کردن بدهکار توسط طلبکار و این ظاهر اماره‌ای قانونی محسوب می‌شود، از این‌رو طلبکار نمی‌تواند مدعی عدم پرداخت دین خود باشد اما هنگامی که طلبکار به جای گفتن چنین سخنی سند دین را به بدهکار باز گرداند، چه‌بسا این عمل به‌تنهایی نتواند موجب اقناع وجدان قاضی بر بری کردن ذمه بدهکار توسط طلبکار باشد و نیاز به قراین و امارات قضایی دیگری داشته باشد. همچنین است زمانی که فردی با دوستش در حال قدم‌زدن باشد و سپس دوستش را هل بدهد و در همان حین تیری به دوستش اصابت کند، در اینجا فعل هل دادن به‌تنهایی نمی‌تواند اثبات‌کننده جرم آن فرد باشد و نیاز به قراینی دارد که معنای این فعل را برای قاضی و سایرین روشن کند اما اگر فرد خودش با زبان خویش اقرار کند که به‌دستور شخص تیرانداز برای اینکه بتواند فرد را

نشانه گرفته و مورد اصابت قرار دهد، اقدام به هل دادن آن فرد کرده‌ام و بابت این عمل پولی هم دریافت کرده‌ام، این سخن دلالت روشنی بر گناهکاری وی دارد و اماره‌ای قانونی است، هرچند پس از لحظاتی منکر آنچه گفته است شود. گفتار افراد اگرچه گونه‌ای از کردار آن‌هاست اما به سبب رابطه قراردادی با معنا دلالت آشکاری بر معنای خویش دارد و تشخیص ظهور آن، کار سختی نیست؛ زیرا همان‌گونه که شهید صدر بیان می‌کند ظهور لفظ به ذاتی و موضوعی تقسیم می‌شود و موضوع اصالت ظهور منحصر در ظهور موضوعی است، نه ذاتی. توضیح آنکه، مقصود از ظهور ذاتی، ظهوری شخصی است که برای ذهن فرد افراد (به طور جداگانه) به وجود می‌آید اما ظهور موضوعی ظهوری نوعی است که در فهم آن، اهل عرف و محاوره با یکدیگر اشتراک دارند.

براین اساس این دو ظهور ممکن است با یکدیگر متفاوت باشند، زیرا امکان دارد که فرد تحت تأثیر شرایط و احوال و سنت‌های فرهنگی یا حرفه‌ای و... خود قرار گیرد و در ذهنش انس خاصی به معنای خاصی شکل گیرد که عرف، آن معنا را از آن لفظ درک نکند؛ از این رو مشخص می‌شود که ظهور ذاتی، نسبی است و ممکن است از فردی به فرد دیگر متفاوت باشد اما ظهور موضوعی از آنجاکه به موجب قوانین خاصی است که نزد اهل عرف و لغت برای گفت‌وگوهایشان وجود دارد و این قوانین ثابت هستند، حقیقتی مطلق و ثابت است.^{۲۶} به نظر می‌رسد لزوم موضوعی بودن ظهور، درباره افعال نیز صادق است اما از آنجاکه رابطه‌ای وضعی میان آن‌ها و معنایشان حکم فرما نیست و تنها در کنار و در بطن قراین است که تفسیر می‌شوند، تشخیص چنین ظهوری دشوارتر از الفاظ و تنها در صورت وجود قراین قوی اتفاق می‌افتد؛ مثلاً اگر در مثال اول قرآینی از این قبیل وجود داشته باشد: شهادت یک شاهد مبنی بر بازگرداندن سند دین به بدهکار توسط طلبکار با رضایت کامل وی، بسیار فقیر بودن فرد بدهکار یا در مثال دوم وجود داشتن مدارکی دال بر واریز شدن مبلغ هنگفتی به حساب فرد هل دهنده از سوی فرد تیرانداز و نیز بر تماس برقرارکردن این دو با یکدیگر دقایقی پیش از حادثه و همچنین قهر بودن فرد هل دهنده با دوستش تا روز پیش از این حادثه و...، این قراین می‌توانند سبب درک و تشخیص معنای این دو عمل شوند و از آنجایی که چنین ظهوری هنگام وجود داشتن این قراین موضوعی است و نه ذاتی، نمی‌توان به راحتی از آن دست برداشت و مثلاً ادعای فرد هل دهنده را مبنی بر اینکه مقصودش از هل دادن دوستش شوخی با او بوده، پذیرفت. این مسئله در آرای فقها و در رویه قضایی نیز مشاهده شدنی است؛ مثلاً از نگاه شماری از فقیهان چنانچه زنای محصنه با شهادت شهود اثبات شود اما این شهود هنگام اجرای سنگسار اقدام به فرار کنند، حد از متهم

ساقط می شود؛ چراکه غیبت ایشان اگر همراه با قرآینی باشد که به سبب آن ها بتوان بر آن عنوان فرار را منطبق کرد، ظهور در دروغ گویی و معتقد نبودن آن ها به آنچه شهادت داده اند داشته و در نتیجه باعث افزون شدن احتمال کذب شهادت از صدق آن و خارج شدن این دو احتمال از حالت تساوی می شود.^{۲۷} چنان که در رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۱۹۰۱۳۲۰ پس از ادعای زوجه مبنی بر ترک انفاق از سوی زوج و شهادت دادن شهودی بر آن و در نتیجه، صدور رأی بدوی به صورت غیابی علیه زوج، دادگاه تجدیدنظر استان با استناد به سکونت زوجه در منزل مشترک و نیز قبض وجوه واریزی از ناحیه متهم (زوج) به حساب شکایه (زوجه) که هریک از این ها ظاهر حال و قرینه ای بر پرداخت نفقه و عدم تحقق بزه ترک انفاق است، زوج را از این اتهام تبرئه کرده است.^{۲۸} در رأی دیگری به شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۷۰۲۰۰۶۶۲ نیز برای اثبات بزه جعل مهر و اوراق سازمان تأمین اجتماعی، دادگاه تجدیدنظر استان با استفاده از قراین و شواهد موجود در پرونده که عبارت اند از: تأیید تعلق داشتن مهرهای کشف شده به متهم توسط همسرش اگرچه آن ها در منزل غیر (پدر همسر متهم) کشف شده اند، نحوه دستگیری متهم که در حال فرار از کوچه های اطراف و پشت بام همسایه ها بوده است و نیز شهادت دادن دارندگان دفترچه های بیمه تأمین اجتماعی مبنی بر خریداری کردن دفترچه ها از متهم، رأی به محکومیت متهم صادر کرده است؛ زیرا هریک از این ها قرینه ای بر انجام جعل توسط متهم است.^{۲۹}

راهکاری که در این باره می توان بیان کرد آن است که به دلیل آنکه تشخیص ظهور کردار افراد نسبت به ظهور گفتار آنان دشوار است، تنها زمانی می توان بر ظهور کردار افراد استناد کرد و مطابق با آن دادرسی و صدور حکم کرد که قرآینی قوی بتواند ظاهر کردار را برای قاضی و هر فرد دیگری تفسیر کند و چنین چیزی نیازمند به آن است که هریک از آن قراین، به تعبیر شهید صدر احتمالی موضوعی - که درجه آن با درجه تعیین شده توسط توجیهات موضوعی برابری می کند - و نه ذاتی - که بیانگر درجه احتمالی باشد که در نفس فردی مشخص، چه مطابق با توجیهات باشد و چه نباشد، وجود دارد -^{۳۰} برای افراد بیافرینند. چنان که این رویکرد در ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی^{۳۱} در توضیح و تبیین علم قاضی و قراین مستند آن مشهود است

۲۷. گلپایگانی، الدر المنضود، ۴۷۱/۱ تا ۴۷۲؛ فاضل موحدی لنگرانی، آیین کیفری اسلام، ۲/۲۳ تا ۲۵؛ منتظری، کتاب الحدود، ۱۲۰.

28. <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Text/21354> (دسترسی در ۱۴۰۳/۳/۲۱)

29. <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Text/۸۱۱۵> (دسترسی در ۱۴۰۳/۳/۲۲)

۳۰. صدر، الأسس المنطقية للإستقراء، ۳۲۶.

۳۱. ماده ۲۱۱ ق.م.ا: علم قاضی عبارت است از: یقین حاصل از مستندات بین در امری است که نزد وی مطرح می شود. در مواردی که مستند حکم، علم قاضی است، وی موظف است قراین و امارات بین مستند علم خود را به طور صریح در حکم قید کند. تبصره: مواردی از قبیل نظریه کارشناس، معاینه محل، تحقیقات محلی، اظهارات مطلع، گزارش ضابطان و سایر قراین و امارات که نوعاً علم آور باشند می توانند مستند علم قاضی قرار گیرند. در هر حال، مجرد علم استنباطی که نوعاً موجب یقین قاضی نمی شود نمی تواند ملاک صدور حکم باشد.

و در رویه قضایی نیز می‌توان مواردی را مشاهده کرد که دادگاه تجدیدنظر یا دیوان عالی کشور با استناد به ضعیف بودن قراین مورد استناد دادگاه بدوی و لزوم قوی بودن قراین و شواهد مستند حکم قضات، حکمی برخلاف رأی بدوی صادر کرده‌اند.^{۳۲}

نتیجه‌گیری

از دیدگاه اصولیان معنایی که از ظاهر گفتارها و متون برداشت می‌شود، در صورتی که با تمام قراین لفظی و غیرلفظی - یا به عبارت دیگر، بافت درون‌زبانی و برون‌زبانی که با آن سخن یا متن همراه است - همراه باشد، برای گوینده و نویسنده و همچنین شنونده و خواننده آن حجیت دارد و قابل احتجاج است. در عین حال چنانچه قرینه‌ای در دست نباشد اما احتمال وجود قرینه‌ای دالّ برخلاف ظاهر آن کلام و متن داده شود، اصول لفظیه‌ای جاری می‌شود که مطابق با همان ظاهر گفتار و تأییدکننده آن هستند و معیار، همان معنای ظاهری قرار می‌گیرد. بنابراین ظاهر گفتارها در صورت عدم وجود قراین مغایر با آن، همان اصول لفظیه و در صورت وجود قراین مخالف با آن، همان قراین مغایر آن خواهد بود. این در حالی است که تشخیص معنای ظاهری در فعل‌های متناسب و هم‌معنا با آن قول‌ها چندان آسان نیست. از نظر قواعد اصولی، ظاهر فعل برخلاف ظاهر سخن که ظنی خاص است، ظنی مطلق است و در شمار ظواهر حال - که منشأ آن‌ها عرف و عادت و مانند آن است - قرار می‌گیرد. از این رو، برای معتبر شناخته شدن نیازمند رسیدن به درجه اطمینان‌آفرینی برای افراد است که برای نیل به این هدف وجود قراینی قوی همراه با فعل ضروری می‌نماید تا معنای آن را به گونه اطمینان‌آوری برای عموم آشکار گردانند. به این ترتیب، وجود قراین در افعال نیز همانند گفتار سازنده ظاهر آن‌هاست. همین وجه تشابه میان این دو زمینه‌ساز اثبات حجیت هر دو به یک شیوه، که آن نظریه حساب احتمالات شهید صدر است، می‌شود. توضیح آنکه، از نگاه شهید صدر، معرفت احتمالی، در صورت افزوده شدن قراین احتمالی دیگر به آن و تراکم این قراین، تبدیل به درجه احتمالی قوی‌ای می‌شود و در نهایت این احتمال قوی به درجه یقین موضوعی - که یقینی است که به سبب تجمع ارزش‌های احتمالی با یکدیگر و در نتیجه، بسیار ضعیف شدن احتمال نقیض در آن به گونه‌ای که مورد اعتنا قرار نمی‌گیرد به وجود می‌آید - می‌رسد. علی‌رغم این شباهت، به علت تفاوت‌های این دو، که عبارت‌اند از: وجود رابطه قراردادی میان واژگان و معانی و نبود آن در بین افعال و معانی آن‌ها و نیز

قابلیت داشتن ظواهر گفتار در نشان دادن مقصود گوینده آن به طور اطمینان بخشی علاوه بر معانی آن‌ها و نبود چنین قابلیت در ظواهر افعال، افراد در دادرسی‌ها و حتی در امور روزمره، از میان ظواهر گفتار و ظواهر افعال یکدیگر، ظواهر گفتار را از جهت صریح‌تر بودن آن مدنظر قرار می‌دهند، به گونه‌ای که می‌توان در دادرسی‌ها ظواهر گفتار را به مثابه اماره قانونی اما ظواهر افعال را در جرگه امارات قضایی بر شمرده که تنها چنانچه معنای آن‌ها به سبب تراکم قرآینی قوی که هریک احتمالی موضوعی برای قاضی و دیگران به وجود آورند آشکار شود، می‌توانند سبب علم قاضی شوند و از این طریق، اثبات دعای صورت پذیرد. جست‌وجو در فتاوی فقهی و رویه قضایی نیز نشان از چیرگی چنین دیدگاهی دارد.

منابع

آل فقیه عاملی، ناجی طالب. دروس فی علم الأصول (شرح الحلقه الثالثه). بیروت: دار الهداة المیامین. چاپ اول، ۱۴۲۳ق.

ابن منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب. بیروت: دار بیروت. چاپ اول، ۱۳۷۵ق.

اسلامی، رضا. قواعد کلی استنباط. قم: مؤسسه بوستان کتاب. چاپ پنجم، ۱۳۸۷.

افخمی، علی، غلامحسین نودهی. «نظریه معنایی اصالت ظهور در اصول فقه شیعه»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران. دوره ۱ و ۲، ش ۵۸۸، اردیبهشت ۱۳۸۱، ۳۴۱ تا ۳۶۲.

انصاری، مرتضی بن محمد امین. فرائد الأصول. قم: مؤسسه نشر اسلامی. چاپ پنجم، ۱۴۱۶ق.

بحرانی، یوسف بن احمد. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة. قم: مؤسسه نشر اسلامی. ۱۳۶۳.

بروجردی، حسین. لمحات الأصول. به تقریر روح الله خمینی. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

تهانوی، محمد علی بن علی. موسوعة کشف اصطلاحات الفنون و العلوم. بیروت: مکتبه لبنان ناشرون. ۱۹۹۶م.

جرجانی، علی بن محمد. التعریفات. قاهره: دار الکتاب المصری. ۱۴۱۱ق.

جمعی از نویسندگان. فرهنگ نامه اصول فقه. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. چاپ اول، ۱۳۸۹.

حسینی مراغی، عبدالفتاح بن علی. العناوین الفقهیة. قم: مؤسسه نشر اسلامی. ۱۴۱۷ق.

خمینی، روح الله. انوار الهدایة فی التعلیقة علی الکفایا. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.

خمینی، روح الله. تهذیب الأصول. به تقریر سبحانی. قم: دار الفکر. چاپ اول، ۱۳۸۲.

رستمیان، مرضیه، سید کاظم طباطبایی. «بررسی تطبیقی بافت موقعیت (برون زبانی) از دیدگاه فرث، هایمز و لوئیس با سیاق حالیه»، دو فصلنامه تخصصی پژوهش‌های میان رشته‌ای قرآن کریم. دوره ۲، ش ۴، بهار و تابستان ۱۳۹۰.

رئیس، سید ابراهیم. تعارض اصل و ظاهر در فقه و قانون. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. چاپ اول، ۱۳۹۷.
سبحانی تبریزی، جعفر. ارشاد العقول الی مباحث الأصول. به تقریر محمدحسین حاج عاملی. قم: مؤسسه امام
صادق (ع). چاپ اول، ۱۴۲۴ق.

سبحانی تبریزی، جعفر. الموجز فی اصول الفقه. قم: مؤسسه امام صادق (ع). چاپ چهاردهم، ۱۳۸۷.
سید اشرفی، حسن. نه‌ایة الإیصال. قم: قدس. چاپ اول، ۱۳۸۵.
شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. تمهید القواعد. قم: مکتب الإعلام الإسلامی. چاپ اول، ۱۳۷۴.
شیروانی، علی. تحریر اصول فقه. قم: دار العلم. چاپ دوم، ۱۳۸۵.
صدر، محمدباقر. الأسس المنطقية للاستقراء. بیروت: دار التعارف للمطبوعات. ۱۴۰۶ق.
صدر، محمدباقر. بحوث فی علم الأصول. به تقریر محمود هاشمی شاهرودی. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه
اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع). چاپ سوم، ۱۴۱۷ق.
صدر، محمدباقر. دروس فی علم الأصول. قم: مؤسسه نشر اسلامی. چاپ پنجم، ۱۴۱۸ق.
عراقی، ضیاء‌الدین. نه‌ایة الأفكار. به تقریر محمدتقی بروجردی نجفی. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ سوم،
۱۴۱۷ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف. نه‌ایة الوصول الی علم الأصول. قم: مؤسسه امام صادق (ع). چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
عوض‌پور، احسان، علی پورجوهری، محمدعلی حیدری. «بررسی مبنای بحث تعارض اصل و ظاهر و موارد
کاربرد آن در خصوص مهریه و نفقه»، فقه و حقوق اسلامی. دوره ۹، ش ۱۶، بهار و تابستان ۱۳۹۷، ۵۷ تا ۸۸.

<https://doi.org/10.22034/law.2018/8534>

فاضل موحدی لنکرانی، محمد. آیین کیفری اسلام. به تقریر اکبر ترابی. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع). چاپ اول،
۱۳۹۰.

فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. التنقیح الرائع لمختصر الشرائع. قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی (ره).
۱۴۰۴ق.

گلپایگانی، محمد رضا. الدر المنضود فی أحكام الحدود. به تحریر علی کریمی جهرمی. قم: دار القرآن الکریم.
چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

محقق داماد، سید مصطفی. مباحثی از اصول فقه. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی. چاپ اول، ۱۳۶۲.
محقق داماد، سید مصطفی، محمد عبدالصالح شاه‌نوش فروشانی. «مفهوم قرینه و نقش آن در فهم معنای یک متن»،
تحقیقات حقوقی. دوره ۲۲، ش ۸۶، تابستان ۱۳۹۸، ۷۱ تا ۹۸.

<https://doi.org/10.29252/lawresearch.22/86/71>

- محقق کرکی، علی‌بن حسین. جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: آل‌البیت(ع) لإحياء التراث. ۱۴۱۴ق.
- مدنی، سیدجلال‌الدین. ادلة اثبات دعوی. تهران: کتابخانه گنج دانش. چاپ دوم، ۱۳۷۲.
- مظفر، محمدرضا. اصول الفقه. قم: اسماعیلیان. چاپ پنجم، ۱۳۷۵.
- ملکی اصفهانی، مجتبی. فرهنگ اصطلاحات اصول. قم: عالمه. چاپ اول، ۱۳۷۹.
- منتظری، حسینعلی. کتاب الحدود. قم: دار الفکر. بی‌تا.
- نقیبی، سیدابوالقاسم، افتخار دانش‌پور، اکرم محمدی آرانی. «مصادیق تعارض اصل و ظاهر در حقوق مدنی ایران»، پژوهش‌های فقهی. دوره ۱۷، ش ۴، زمستان ۱۴۰۰، ۱۲۵۱ تا ۱۲۸۱.

<https://doi.org/10.22059/jorr.2020/289502/1008610>

(دسترسی در ۱۴۰۳/۳/۲۱) <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Text/21354>

(دسترسی در ۱۴۰۳/۳/۲۲) <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Text/8115>

(دسترسی در ۱۴۰۳/۳/۲۲) <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Text/3653>

(دسترسی در ۱۴۰۳/۳/۲۲) <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Text/1896>

Transliterated Bibliography

- Afkhamī, ‘Alī va Qulām Ḥusayn Nūdihi. "Naẓariyih Ma‘nāyī Iṣālat Zuhūr dar Uṣūl Fiqh Shī‘ah". *Majallih-yi Dānishkadīh-yi Adabiyāt* University of Tehran, Durīh-yi 1-2, no. 588 (Urdībihisht 2003/1381): 341-362.
- Āl Faqīh ‘Āmilī, Najī Ṭālib. *Durūs fi ‘Ilm al-Uṣūl (Sharḥ al-Ḥalqah al-Thālithah)*. Beirut: Dār al-Hudāh al-Mayāmīn, Chāp-i Awwal, 2002/1423.
- ‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Nihāya al-Wuṣūl ilā ‘Ilm al-Uṣūl*. Qum: Mū‘assisa Imām al-Ṣādiq(AS), Chāp-i Awwal, 2004/1425.
- Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *al-Farā‘id al-Uṣūl*. Qum: Mū‘assisah Nashr Islāmī, Chāp-i Panjum, 1995/1416.
- Bahrānī, Yūsuf ibn Aḥmad. *Ḥadāiq al-Nādira fi Ahkām al-Itra Ṭāhira*. Qum: Mū‘assisah Nashr Islāmī, 1985/1363.
- Burūjirdī, Ḥusayn. *Lamaḥāt al-Uṣūl*. Taqrīr Rūḥ Allāh Khumaynī, Qum: Mū‘assisah-yi Tanzīm va Nashr-i Āsar-i Imām Khumaynī, Chāp-i Awwal, 2001/1421.
- Fāḍil Miqdād, Miqdād ibn ‘Abd Allāh. *al-Tanqīḥ al-Rā‘i li-Mukhtaṣar al-Sharā‘i*. Qum: Maktaba Āyat Allāh al-Uzmā al-Mar‘ashī al-Najafī. 1984/1404.

- Fāzil Muwaḥhidī Lankarānī. Muḥammad. *Āyīn Kayfārī Islām*. Taqrīr Akbar Turābī. Qum: Markaz-i Fiqhī A'imah Athār (AS). Chāp-i Awwal, 2012/1390.
- Gulpāyḡānī, Muḥammad Riḍā. *al-Durr al-Manḡūd fī Ahkām al-Hudūd*. Taqrīr 'Alī Karīmī Jahrumī, Qum: Dār al-Qurān al-Karīm, Chāp-i Awwal, 1992/1412.
- Husaynī Marāghī, 'Abd al-Fattāḥ ibn 'Alī. *al-'Anāwīn al-Fiqhiyah*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 1996/1417.
- Ibn Manzūr, Muḥammad ibn Mukarram. *Lisān al-'Arab*. Beirut: Dār Beirut, Chāp-i Awwal, 1956/1375.
- 'Irāqī, Ḥayyā' al-Dīn. *Nihāya al-Afkār*. Taqrīr Muḥammad Taqī Burūjirdī Najafī. Qum: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī, Chāp-i Sivum, 1996/1417.
- Islāmī, Riḍā. *Qawā'id Kulī Istīnbat*. Qum: Mū'assisah-yi Būstān-i Kitāb, Chāp-i Panjum, 2009/1387.
- 'Ivāzpur, Iḥsān, 'Alī Pūr Javāhirī, Muḥammad 'Alī Hydarī. " Barrisī Mabnāshināsī Baḥṡh Ta'arūḍ Aṣl wa Ḥāḡir va Mavārid Kārburdī ān dar Khuṡūṡ Mihriyih va Nafaqih". *Fiqh va Huqūq Islāmī*, Durih-yi 9, no. 16 (spring and summer 2019/1397): 57-88.
- Jam'ī az Nivīsandigān. *Farhangnāmah-yi Uṡūl Fiqh*. Qum: Pazhūhishḡāh-i 'Ulūm va Farhang-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 2011/1389.
- Jurjānī, 'Alī ibn Muḥammad. *al-Ta'rīfāt*. Cairo: Dār al-Kitāb al-Miṡrī, 1991/1411.
- Khumaynī, Rūḥ Allāḥ. *Anwār al-Hidāya fī al-Ta'līqā 'alā al-Kifāya*. Tehran: Mū'assisah-yi Tanzīm va Nashr-i Āṡār-i Ḥāzrat Imām Khumaynī. Chāp-i Duwwum, 1995/1415.
- Khumaynī, Rūḥ Allāḥ. *Tahdhib al-Uṡūl*. Taqrīr Subḡānī. Qum: Dār al-Fikr, Chāp-i Awwal, 2003/1382.
- Madānī, Sayyid Jalāl al-Dīn. *Adiliḡ Ithbāt Da'wī*. Tehran: Kitābkhānah-yi Ganj-i Dānish, Chāp-i Duwwum, 1994/1372.
- Malikī Isfahānī, Muḡtabā. *Farhang Iṡṡilāḡāt Uṡūl*. Qum: 'Ālamah, Chāp-i Awwal, 2001/1379.
- Muḡaqqiq Dāmād, Sayyid Muṡṡafā. *Mabāḡithī az Uṡūl Fiqh*. Tehran: Markaz-i Nashr-i 'Ulūm Islāmī, Chāp-i Awwal, 1984/1362.
- Muḡaqqiq Dāmād, Sayyid Muṡṡafā. Muḡammad 'Abd al-ṡāliḡ ṡāḡnūṡ Fūrushānī. "Mafḡūm Qarīnih va Naqṡh ān dar Fahm Ma'nāy Yik Matn". *Taḡqīqāt Huqūqī*, Durih-yi 22, no. 86 (summer 2020/1398): 71-98.
- Muḡaqqiq Karakī, 'Alī ibn Ḥusayn. *Jāmi' al-Maḡāṡid fī Sharḡ al-Qawā'id*. Qum: Āl al-Bayt (AS), 1994/1414.
- Muntāzirī, Ḥusayn 'Alī. *Kitāb-i al-Hudūd*. Qum: Dār al-Fikr, s.d.

Muzaffar, Muhammad Riḍā. *Uṣūl al-Fiqh*. Qum: Ismā‘īliyyān, Chāp-i Panjum, 1997/1375.

Naqībī, Sayyid Abū al-Qāsim, Iftikhār Dānishpūr, Akram Muḥammadī Ārānī. "Maṣādiq Ta‘āruḍ Aṣl wa Ṣāḥib dar Ḥuqūq-i Madanī Irān". *Pazhūhish-hā-yi Fiqhī*, Durīh-yi 17, no. 4 (winter 2022/1400): 1251-1281.

Raṭṣī, Sayyid Ibrāhīm. Ta‘āruḍ Aṣl wa Ṣāḥib dar Fiqh va Qānūn. Qum: Pazhūhishgāh-i ‘Ulūm va Farhang-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 2019/1397.

Rustamiyān, Marziyih, Sayyid Kāzim Ṭabāṭabāyī. " Barrisī Taṭbiqī Bāft Mūqi‘iyat (Burūn Zabānī) az Dīdgāh Firth, Hymes va Lewis bā Siyāq Ḥālīyih". *Dū Faṣlnāmāh-yi Takhaṣuṣī Pazhūhish-hā-yi Miyyān Rishtih-i Qurān-i Karīm*, Durīh-yi 2, no. 4 (spring and summer 2012/1390): 29-36.

Ṣadr, Muḥammad Bāqir. *Al-Ususu al-Mantiqiyya li-l-Istiqra’*. Beirut: Dār al-Ta‘āruḍ li-l-Maṭbū‘āt, 1986/1406.

Ṣadr, Muḥammad Bāqir. *Buḥūth fī ‘Ilm al-Uṣūl*. Taqrīr Maḥmūd Hāshimī Shāhrūdī, Qum: Mū‘assisa Dāyrah al-Ma‘ārif Fiqh Islāmī bar Mazhab Ahl-i Bayt(AS). Chāp-i Sivum, 1996/1417.

Ṣadr, Muḥammad Bāqir. *Durūs fī ‘Ilm al-Uṣūl*. Qum: Mū‘assisa al-Nashr al-Islāmī, Chāp-i Panjum, 1997/1418.

Sayyid Ashrafī, Ḥasan. *Nihāya al-Iṣāl*. Qum: Quds, Chāp-i Awwal, 2007/1385.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn ‘Alī. *Tamhīd al-Qawā’id*. Qum: Maktab al-I‘lām al-Islāmī, Chāp-i Awwal, 1996/1374.

Shiravānī, ‘Alī. *Tahrīr Uṣūl Fiqh*. Qum: Dār al-‘Ilm, Chāp-i Duwum, 2007/1385.

Subḥānī Tabrizī, Ja‘far. *al-Mūjaz fī Uṣūl al-Fiqh*. Qum: Mū‘assisah-yi Imām Ṣādiq(AS). Chāp-i Chāhārdahum, 1967/1387.

Subḥānī Tabrizī, Ja‘far. *Irshād al-‘Uqūl ilā Mabāḥith al-Uṣūl*. Taqrīr Muḥammad Ḥusayn Ḥajj ‘Āmulī. Qum: Mū‘assisah-yi Imām Ṣādiq(AS). Chāp-i Awwal, 2003/1424.

Tahānawī, Muḥammad ‘Alī ibn ‘Alī. *Mawsū‘a Kashāf Iṣṭilāḥāt al-Funūn wa al-‘Ulum*. Beirut: Maktaba Lubnān Nashirūn, 1996/1416.